

• محمد بهرامی*

• ازدواج یوسف با زلیخا حقیقت یا خرافه

تعریف خرافه

تعریفهای بسیاری می توان از خرافه عرضه داشت: نسبت دادن امور طبیعی به ماوراء الطبیعه، باور و عقیده نامعقول، کلام بیهوده، موهوم، باطل و اسطوره ای،^۱ بدون پشتوانه عقلی و علمی.

در میان تعریفهای یاد شده، تعریف خرافه به باور بدون پشتوانه علمی دقیق تر می نماید و بیش از دیگر تعریفها جامع و مانع جلوه می کند. بنابراین، در این نوشتار مراد از خرافه، باور بدون پشتوانه خواهد بود.

پیشینه خرافه

خرافه، تاریخی بس بلند و طولانی دارد. در آیات، نشانه هایی از وجود مصادیق گوناگون خرافه در میان اقوام گذشته وجود دارد. برای نمونه:

الف. قوم صالح، صالح(ع) و همراهان ایشان را به فال بد می گرفتند:

«قَالُوا اطَّيَّرْنَا بِكَ وَبِمَنْ مَعَكَ»^۲

آنان گفتند: ما تو را و کسانی که با تو هستند به فال بد گرفتیم.

* استادیار پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

ب. قوم موسی او را شوم می دانستند:

«فَإِذَا جَاءَهُمُ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَذِهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا
بِمُوسَى وَمَنْ مَعَهُ أَلَا إِنَّمَا طَائِرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا
يَعْلَمُونَ»^۳

اما [آنان نه تنها پند نگرفتند، بلکه] هنگامی که نیکی [و نعمت] به
آنان می رسید، می گفتند: به خاطر خود ماست. ولی هنگامی که
بدی [و بلا] به آنان می رسید، می گفتند: از شومی موسی و
کسان اوست. آگاه باشید سرچشمه همه اینها، نزد خداست؛
ولی بیش تر آنان نمی دانند.

ج. گروهی دیگر رسولان خدا را شوم می دیدند:

«قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ لَكِنَّ لَمْ تَنْتَهُوا لِنَرْجُمَنَّكُمْ وَكَيْمَسَنَكُم مِّنَّا
عَذَابَ أَلِيمٍ»^۴

آنان گفتند: ما شما را به فال بد گرفته ایم [و وجود شما را شوم
می دانیم] و اگر [از این سخنان] دست بردارید شما را سنگسار
خواهیم کرد و سکنجه دردناکی از ما به شما خواهد رسید!

در جهان مدرن نیز، مانند جهان سنتی انبوهی از خرافات بر زندگی و روح
و روان انسان مدرن حاکم شده است و مجال اندیشه و تفکر را از او ستانده
است. شاهد این مدعا بسیاری فال بینان، رمالان و طالع بینان، درآمد هنگفت
و سرسام آور ایشان، اقبال مردم به آنان و شمارگان چندصد هزاری کتابهای
طالع بینی چینی، هندی، ژاپنی و... .

خاستگاه خرافات

تقلید، ناتوانی از درک عقاید، ترس، اضطراب، نادانی و روایات ساختگی و

اسرائیلیات، تنها بخشی از آبشخورهای شکل‌گیری خرافه‌ها شناخته می‌شوند. در میان موارد یاد شده، عواملی که رنگ و لعاب دینی گرفته‌اند، اثرگذاری بیش‌تری بر ساخت خرافه دارند و خرافه‌هایی که بر پایه این عوامل ساخته می‌شوند، بیش از دیگر انواع خرافه‌ها، محکم و درخور پذیرش جلوه می‌کنند.

برای نمونه آنان که از نحوست برخی ایام می‌گویند، آیات وحی را مستند خویش می‌سازند، از جمله به این آیه شریفه استناد می‌کنند:

«إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي يَوْمٍ نَحْسٍ مُّسْتَمِرٍّ»^۵

چنان‌که هم‌ایشان از روایات بسیاری که بر نحوست برخی از ایام دلالت دارد در راستای اثبات باور خرافاتی خویش مدد می‌گیرند.

روایات اسرائیلی و خرافات

بخش درخوری از خرافه‌ها آبشخور روایی دارند و پاره‌ای از این روایات، از اسرائیلیات بشمارند. در تعریف روایتهای اسرائیلی چند نظریه وجود دارد: شماری روایتهای اسرائیلی را روایتهایی می‌شناسند که مفسران و اهل حدیث از منابع یهود گرفته‌اند.

شماری دیگر اسرائیلیات را روایتهایی می‌دانند که مفسران و اهل حدیث از منابع یهودی، مسیحی و دیگران استفاده کرده‌اند.

گروهی نیز معنای اسرائیلیات را بسیار گسترده دانسته و کلیه روایتهایی که مخالفان اسلام جعل کرده‌اند، اسرائیلی معرفی می‌کنند.^۶

بنابراین، بانظر داشت تعریف خرافه به باور بدون پشتوانه علمی و عقلی و نظر داشت تعریف روایت اسرائیلی به روایتی که در منابع و مصادر اسلامی وجود ندارد و برگرفته از دیگر کتابها و ادیان است، نسبت میان روایت

اسرائیلی و خرافه، عام و خاص خواهد بود. هر روایت اسرائیلی خرافه است، ولی هر خرافه‌ای روایت اسرائیلی نیست.

خرافه‌ها در داستان پیامبران

بخشی از داستان پیامبران، بر خرافه‌ها استوار شده است و بسیاری از این خرافه‌ها، ریشه در روایتهای اسرائیلی دارند. برای نمونه در داستان پیامبر اسلام، قصه غرانیق^۷ و ماجرای ازدواج پیامبر با زینب همسر زید، هیچ‌گونه پشتوانه علمی و عقلی ندارد و از این رو قرطبی، مفسر برجسته اهل سنت، از این جهت قصه غرانیق را به نقد می‌گیرد:

«این روایت در صحیح بخاری و مسلم نیامده است و افزون بر این، هیچ نویسنده معتبری این قصه را نقل نکرده است.»^۸

خرافه‌زدایی

خرافه‌ها در میان آسیبه‌های اجتماعی بسیار ویران‌گر می‌نمایند. از این روی، تمامی رهبران الهی در گذر تاریخ با خرافه‌ها به مبارزه برخاسته و خرافه‌سازان و خرافه‌باوران را به عقب‌نشینی واداشته‌اند.

حضرت صالح در برابر قوم خویش می‌فرماید:

«قَالَ طَاهِرٌ كُمْ عِنْدَ اللَّهِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ.»^۹

[صالح] گفت: فال [نیک و] بد شما نزد خداست. [وهمه مقدرات به قدرت او تعیین می‌گردد] بلکه شما گروهی هستید، فریب‌خورده.

ابراهیم (ع) نیز به نقد خرافات مردم عصر خویش می‌پردازد و بر باورهای

بی‌پشتوانه ایشان خط بطلان می‌کشد:

«وَإِذِ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ لَأُبَيِّهَ آزَرَ اتَّخَذَ أَصْنَامًا آلِهَةً إِنِّي أَرَاكَ وَقَوْمَكَ

فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ وَكَذَلِكَ نُرَى إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أَحِبُّ إِلَّا فَلَاحَ فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِن لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسُ بَازِغَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ .^{۱۰}

هنگامی را که ابراهیم به پدرش آزر گفت: آیا بتهایی را معبودان خود انتخاب می‌کنی؟ من، تو و قوم تو را در گمراهی آشکاری می‌بینم. و این چنین، ملکوت آسمانها و زمین را به ابراهیم نشان دادیم، و تا از اهل یقین گردد. هنگامی که شب او را پوشانید، ستاره‌ای مشاهده کرد، گفت: این خدای من است؟ اما هنگامی که غروب کرد، گفت: غروب کنندگان را دوست ندارم! و هنگامی که ماه را دید که می‌شکافت، گفت این خدای من است؟ اما هنگامی که غروب کرد، گفت اگر پروردگارم مرا راهنمایی نکند، بی‌گمان از گروه گمراهان خواهم بود. و هنگامی که خورشید را دید می‌شکافت، گفت این خدا من است؟ این بزرگ‌تر است! اما هنگامی که غروب کرد، گفت: ای قوم من از شریکهایی که شما می‌سازید، بیزارم.

پیامبر اسلام نیز، در برابر مردمی که کسوف را نتیجه مرگ ابراهیم فرزند آن حضرت می‌پنداشتند موضع می‌گیرد و پس از حمد و ثنای آفریدگار هستی، از خورشید و ماه به عنوان آیات الهی یاد می‌کند و کسوف و خسوف را در ارتباط با مرگ فرزند خویش نمی‌بیند و ارتباط کسوف و خسوف را با مرگ و زندگی منکر می‌شود.^{۱۱}

این همه نشان از اهمیت خرافه زدایی و پیرایش و پالایش دین دارد. از این جهت در این نوشتار یکی از فرازهای داستان یوسف (ع) را که حکایت از ازدواج یوسف و زلیخا و جوان شدن زلیخا دارد، با توجه به مصادر و منابع اهل سنت و شیعه، به بوته نقد و بررسی می گذاریم.

روایت ازدواج یوسف و زلیخا

قصه ازدواج یوسف و زلیخا و جوان شدن زلیخا در دو دسته از متون دیده می شود. دسته نخست منابع تفسیری، روایی و تاریخی اهل سنت و دست دوم متون شیعه.

روایت ازدواج در منابع اهل سنت

در متون اهل سنت، دو روایت، یکی به صورت صریح و دیگری با تسامح و توجیه، از ازدواج یوسف (ع) با زلیخا حکایت دارند:

اول. روایت وهب بن منبه:

روایت گر ازدواج یوسف (ع) با زلیخا در متون تفسیری، روایی و تاریخی اهل سنت، وهب بن منبه است. در تفسیر قرطبی (۶۷۱ هـ. ق) وهب از ازدواج یوسف با زلیخا می گوید، زلیخا را همسر عزیز مصر معرفی می کند و از ناتوانی، نایبایی و تنگدستی او سخن می گوید. سخنان زلیخا با یوسف (ع) حزن و گریه یوسف (ع) را در پی دارد. یوسف به زلیخا می گوید: آیا عشق و محبت تو به من هنوز باقی است.

زلیخا دیدن یوسف را دوست داشتنی تر از دنیا می خواند.

یوسف به نماز می ایستد و زلیخا به او اقتدا می کند.

یوسف (ع) بینایی، جوانی و زیبایی زلیخا را از خدا طلب می‌کند و خدا جوانی، زیبایی و بینایی را به زلیخا باز می‌گرداند به گونه‌ای که او زیباتر از گذشته می‌شود.

یوسف با زلیخا ازدواج می‌کند و او را دختر می‌یابد.

از او درباره این موضوع پرسش می‌کند.

زلیخا در جواب از ناتوانی جنسی شوهر سابق خود می‌گوید.

زلیخا دو پسر به نامهای افرائیم و منشا به دنیا می‌آورد و محبت یوسف به

او چند برابر محبت زلیخا به خودش می‌شود.^{۱۲}

افزون بر قرطبی، شمار دیگری از تفسیرنویسان اهل سنت چون ابن کثیر (۷۷۴

هـ. ق) و سیوطی (۹۱۱ هـ. ق) این روایت را با کمی تفاوت یاد می‌کنند.^{۱۳}

نقد و بررسی

روایت وهب بن منبه، از چند جهت مخدوش است و بر فرض درستی،

در شمار اسرائیلیات قرار می‌گیرد و عنوان آبشخور اصلی خرافه ازدواج یوسف

با زلیخا شناخته می‌شود:

الف. ضعف راوی

وهب بن منبه از بزرگان اهل کتاب در یمن بوده و با کتب آسمانی آشنایی

کامل داشته است. از این روی، بسیاری از بزرگان اهل سنت و شیعه او را در

شمار کسانی می‌آورند که اسرائیلیات بسیار در دین وارد کرده است. برای

نمونه، ابن تیمیه، وهب بن منبه را از کسانی می‌شناسد که معظم خرافات و

دروغها از او و کعب الاحبار نقل شده است:

«ومعظم الخرافات والاکاذیب نقلت عنهما.»^{۱۴}

و ابن خلدون نیز کعب الاحبار، وهب بن منبه و عبدالله بن سلام را از اهل

کتابی می‌شناسد که مسلمانان از ایشان بسیار روایت می‌کنند:

«عرب اهل کتاب و علم نبود، از این جهت از بزرگان اهل کتاب چون کعب الاحبار، وهب بن منبه و عبدالله بن سلام درباره آفرینش و گذشته پرسش می کرد و مفسران نیز سخنان ایشان را با تساهل در تفاسیر خویش نقل می کردند.»^{۱۵}

ب. ناسازگاری با دیگر روایات

روایت وهب، دست کم با دو روایت دیگر ناسازگار می نماید: روایت نخست، روایت ماوردی است که مرحوم طبرسی (۵۴۸ هـ. ق)^{۱۶} عبدالعزیز سلمی دمشقی (۶۶۰ هـ. ق)^{۱۷} و قرطبی (۶۷۱ هـ. ق) آن را نقل می کنند. در این روایت می خوانیم:

«ولما رآته فی موكبه بكت، ثم قالت: الحمد لله الذي جعل الملوك بالمعصية عبیدا، والحمد لله الذي جعل العبيد بالطاعة ملوكا، فضعها إليه، فكانت من عياله حتى ماتت عنده، ولم يتزوجها.»^{۱۸}

قرطبی (۶۷۱ هـ. ق) نیز پس از گزارش روایت ماوردی آن را با روایت وهب ناسازگار می خواند و در پایان با عبارت «فأله أعلم» تردید خود را نسبت به ماجرای ازدواج یوسف با زلیخا نشان می دهد:

«وهو خلاف ما تقدم عن وهب، وذكره الثعلبي فأله أعلم.»^{۱۹}

روایت دوم، روایت ابن اسحاق است؛ چه این که در این روایت، از ازدواج یوسف با راعیل سخن گفته شده و راعیل همسر «اطفیر» عزیز مصر خوانده شده است.

ج. آکوسی از مفسران برجسته اهل سنت خبر ازدواج یوسف و زلیخا را از خبرهایی می خواند که محدثین به آن اعتماد ندارند و برای آن هیچ اصلی نمی شناسند:

«وهذا مما لا اصل له وخبر تزوجها ايضا مما لا يعول عليه عند المحدثين .»^{۲۰}

د. روایت تورات از ازدواج حضرت یوسف، متفاوت با روایت وهب و ابن اسحاق است.

در فصل سی و نهم، نام عزیز مصر پوطی فر آمده و ناتوان جنسی دانسته شده است:

«و یوسف به مصر فرود آورده شد و پوطی فر خواجه سرای فرعون سردار لشکریان .»^{۲۱}

در فصل چهل و یکم، از ازدواج یوسف با آسنث به خواست فرعون مصر، سخن گفته شده است:

«و فرعون، یوسف را صافنث پعنیح نام نهاد و آسنث، دختر پوطی فرع کاهن اون را به وی به زنی داد .»^{۲۲}

و در همین فصل، خبر ازدواج یوسف با آسنث دختر عزیز مصر آمده و از تولد دو پسر به نامهای: منسه و افریم سخن گفته شده است:

«و پیش از آمدن سالهای قحطی برای یوسف دو پسر زائیده شد که آسنث، دختر پوطی فرع کاهن اون، ایشان را برای او تولید نمود و یوسف اسم اول زاده را منسه نامید؛ زیرا که گفت خدا مرا از تمامی مشقت خود و تمامی خانه پدرم ناسی فرمود و اسم دومین را افریم خواند؛ زیرا که خدا مرا در زمین مصیبتم بارور گردانید .»^{۲۳}

در فصل چهل و ششم نیز از نام همسر یوسف و دو فرزند او سخن گفته شده است:

«و به یوسف در زمین مصر منسه و افریم زائیده شدند که ایشان را آسنث دختر پوطی فرع کاهن اون، برای او زایید .»^{۲۴}

نظر داشت روایت وهب بن منبه و آیات تورات، نشان از همانندیها و تفاوتهایی آشکار، میان سفر پیدایش و روایت وهب دارد:

همانندیها

در هر دو نقل، عزیز مصر ناتوان جنسی معرفی شده است و نتیجه ازدواج یوسف با زلیخا در نقل وهب، آسنث در نقل تورات، تولد دو پسر است.

تفاوتها

۱. در روایت وهب، زلیخا همسر عزیز مصر معرفی شده است و یوسف با زلیخا ازدواج می‌کند؛ اما در سفر پیدایش، نامی از همسر عزیز مصر برده نشده است.

۲. در تورات، دو پسر یوسف، افرائیم و منسه خوانده شده‌اند، ولی در تورات نام آنان منسه و افریم آمده است.

۳. در روایت وهب، عزیز مصر ناتوان جنسی دانسته شده، اما در آیات چهل و یکم و چهل و ششم، عزیز مصر دختری به نام آسنث دارد.

۴. در روایت وهب هیچ نشانی از خواست فرعون برای ازدواج یوسف و زلیخا دیده نمی‌شود؛ اما در آیات تورات ازدواج یوسف با آسنث به خواست فرعون است. بنابراین، تفاوت‌های روایت وهب با آیات سفر پیدایش، بیش از همانندیهای آن دو است و این موضوع این احتمال را قوت می‌بخشد که وهب بن منبه، ماجرای ازدواج را از دیگر کتابهای الهی به خصوص ترجمه‌های تورات و دیگر کتابها گرفته باشد. بویژه با توجه به این که در ترجمه هیرونومس یا جروم از تورات، فوطیفار، یا همان پوطی فار، خواجه خوانده شده است و آزنث همسر فوطیفار خوانده شده است.

علی قلی جدیدالاسلام می‌نویسد:

«قدیس هیرونومس یا جروم، در ترجمه خویش از تورات، فوطیفار

را خواجه سرای فرعون می خواند و همسر او را آزنت می نامد که فرعون مصر او را به ازدواج یوسف درآورد. «۲۵»

که در این صورت و براساس این ترجمه، نام همسر عزیز مصر آزنت است و این آزنت، پس از درگذشت عزیز مصر با یوسف (ع) ازدواج می کند. مؤید یا دلیل درستی این احتمال آن که وهب در روایت شیخ صدوق، سخن خود را به کتابهای الهی نسبت می دهد، نه تورات:

«وجدت فی بعض کتب اللّٰه عزوجل .» «۲۶»

بنابراین، روایت وهب از اسرائیلیات خواهد بود و خاستگاه روایت او مجموعه ای از آثار و ترجمه های تورات است.

هـ. ماجرای ازدواج یوسف و زلیخا تنها مستند به نقل وهب است و نقل قول منابع معتبر به وهب مستند است.

در روایتی که شیخ صدوق با ذکر سند از وهب نقل می کند، وهب تصریح به نقل این ماجرا از کتب الهی دارد:

«وجدت فی بعض کتب اللّٰه عزوجل .» «۲۷»

نتیجه آن که روایت وهب با نظر داشت منابع تفسیری اهل سنت، از اسرائیلیات است و به قرینه سخن آلوسی در شمار اسرائیلیاتی قرار می گیرد که در خور اعتماد نیستند و با توجه به تعریف خرافه، قصه ازدواج یوسف و زلیخا در شمار خرافه ها قرار دارد.

دوم. روایت ابن اسحاق

ابن جریر طبری (۳۱۰ هـ. ق) روایت ابن اسحاق را این گونه گزارش می کند:

«ابن اسحاق گفت: پادشاه مصر یوسف (ع) را (آن گونه که گفته اند) جایگزین اطفیر کرد و به او اختیار تام داد. ابن اسحاق

ادامه داد: و (برای من نقل کرده‌اند و خدا بهتر می‌داند) زمانی که اطفیر از دنیا رفت، ریان بن ولید، همسر اطفیر را که راعیل نام داشت به ازدواج یوسف (ع) درآورد. وقتی راعیل به خدمت یوسف رسید یوسف به او گفت: این بهتر است از آن چه پیش از این به دنبال آن بود. (ابن اسحاق گفت: پس گمان می‌کنند زلیخا گفت ای دوست مرا ملامت نکن. من چنان که می‌بینی زیبا هستم و صاحب من توان جنسی نداشت و از آن سو تو نیز زیبارو بودی. پس نفس من بر من غلبه یافت. پس ایشان گمان می‌کنند: یوسف (ع) او را باکره یافت و راعیل برای یوسف دو پسر آورد یکی افرائیم و دیگری میشا. « ۲۸

ابن ابی حاتم رازی (۳۲۷ هـ. ق) نیز با حذف صدر و ذیل روایت یاد

شده، این گونه می‌نویسد:

«ابن اسحاق می‌گوید: و (ذکر کرده‌اند) زمانی که اطفیر از دنیا رفت، ریان بن ولید، همسر اطفیر را که راعیل نام داشت به ازدواج یوسف (ع) درآورد. وقتی راعیل به خدمت یوسف رسید، یوسف به او گفت: این بهتر است از آن چه پیش از این به دنبال آن بودی. (ابن اسحاق گفت: پس گمان می‌کنند) زلیخا گفت ای دوست مرا ملامت نکن. من چنان که می‌بینی زیبا هستم و صاحب من توان جنسی نداشت و از آن سو تو نیز زیبارو بودی پس نفس من بر من غلبه یافت. پس ایشان گمان می‌کنند: یوسف (ع) او را باکره یافت و راعیل برای یوسف دو پسر آورد. « ۲۹

سمعانی (۴۸۹ هـ. ق) نیز بدون این که نامی از ابن اسحاق بیاورد به

صورت مجهول می‌گوید:

«روایت شده که پادشاه خواسته یوسف را پس از یک سال اجابت کرد و او را ولایت داد و تاج جواهرنشان بر سر او نهاد و او را بر تخت طلا نشانید، تمامی قدرت را به او داد و او را عزیز مصر خواند و همچنین در ادامه قصه آمده است که: عزیز مصر از دنیا رفت و پادشاه مصر همسر او را به ازدواج یوسف درآورد و او برای یوسف دو پسر آورد.»^{۳۰}

بغوی (۵۱۰ هـ. ق) نیز با کمی تفاوت همان روایت طبری را در ازدواج یوسف (ع) گزارش می‌کند.^{۳۱}

چنان که نسفی نیز تلفیقی از چند روایت را گزارش می‌کند. صدر روایت را مانند سمعانی می‌آورد و ذیل روایت را چون طبری و ابن ابی حاتم رازی. اما در مجموع نقل او بیش تر مانند روایت طبری است با این تفاوت که سند ندارد و راوی ذکر نشده است.^{۳۲}

روایت وهب بن منبه و ابن اسحاق از جهت نام همسر یوسف با یکدیگر ناسازگار می‌نمایند در توجیه و سازگار جلوه دادن این دو روایت، برخی راعیل را نام همسر عزیز مصر می‌دانند و زلیخا را لقب او می‌شناسند^{۳۳} و شماری دیگر راعیل را لقب و زلیخا را نام همسر عزیز مصر می‌دانند.^{۳۴}

براین اساس زلیخا و راعیل را یک نفر می‌شناسند و زلیخای در روایت وهب را همان راعیل روایت ابن اسحاق و راعیل روایت ابن اسحاق را همان زلیخای در روایت وهب معرفی می‌کنند.

این سخن، هرچند به ظاهر صحیح می‌نماید و ممکن است روایت وهب را سازگار با روایت ابن اسحاق نشان دهد؛ اما با دقت در نسب راعیل و زلیخا به نادرستی این راهکار پی می‌بریم.

نام پدر زلیخا، تملیخاست^{۳۵} و نام پدر راعیل، رعایل^{۳۶} است. بنابراین،

ناسازگاری میان روایت وهب و ابن اسحاق به قوت خود باقی است.

نقد و بررسی روایت ابن اسحاق

روایت ابن اسحاق نیز از چند جهت در خور طعن است و در گروه

اسرائیلیات قرار می‌گیرد:

الف. ابن اسحاق، مشترک میان چندین نفر است: سلیمان بن اسحاق،

یعقوب بن اسحاق، یحیی بن اسحاق، محمد بن اسحاق، زکریا بن اسحاق

و ...

ب. روایت ابن اسحاق، در شمار احادیث مسند و منسوب به پیامبر قرار

نمی‌گیرد و حکم روایت مسند را ندارد؛ چه این که در روایت ابن اسحاق،

چهار نشانه بر نقل ابن اسحاق از افراد نامعلوم، یا دست کم غیر از پیامبر وجود

دارد:

۱. «فیما یذکرون»

۲. «فذكر لی واللّه اعلم»

۳. «فیزعمون»

۴. «فیزعمون»

واژه‌ها و جمله‌های یاد شده، قرینه‌ای روشن و آشکار بر نقل ابن اسحاق

از دیگران است و بنابراین، روایت او در شمار روایات مستند و در خور اعتماد

اهل سنت قرار نمی‌گیرد؛ چه این که اهل سنت روایتی را مسند و معتبر

می‌شناسند که برگرفته از پیامبر باشد.

ج. ابن اسحاق، به روایت خود اعتماد نداشته و با عباراتی چون «واللّه اعلم»

و «فیزعمون» از بی‌اعتمادی خویش به اصل ماجرا و جزئیات آن پرده برمی‌دارد.

د. روایت اضطراب در متن دارد. برخی موارد اضطراب عبارت‌اند از:

۱. در نقل طبری، سخن از جانشینی یوسف شده است، ولی در نقل ابن

ابی حاتم، هیچ اشاره‌ای به این موضوع نشده است.

۲. در روایت ابن ابی حاتم، نامی از فرزندان یوسف برده نشده است؛ اما در روایتی که طبری نقل می‌کند، افرائیم و میشا پسران حضرت یوسف معرفی می‌شوند.

۳. صدر روایت ازدواج یوسف با راعیل در نقل طبری با نقل ابن ابی حاتم، سمعانی، بغوی، نسفی متفاوت است؛ بخصوص با نظر داشت این موضوع که همانندی زیادی میان روایت سمعانی با سفر پیدایش وجود دارد. در سفر پیدایش می‌خوانیم:

«پس فرعون به یوسف گفت... علی هذا پیش کار خانه ام تو خواهی بود و تمام قوم من محکوم حکم تو خواهند شد و من همین، به حسب تخت، از تو بزرگ تر خواهم بود و دیگر فرعون به یوسف گفت که بین تو را بزرگ تمامی مصر گردانیدم و فرعون، انگشترین خود را از دست خود درآورد و به دست یوسف گذاشت و هم او را به کتان نازک ملبس ساخت و طوق زرین به گردنش انداخت و او را به عراده دومین خود سوار کرد و در حضورش ندا کردند زانو بزنید و او را حاکم تمامی ملک مصر گردانید. هم فرعون به یوسف گفت که: من فرعونم و بدون اذن تو کسی در تمامی ملک مصر دست خود و پای خود را نخواهد برداشت.» ۳۷

۴. نام فرعون در برخی نقلها، ریان بن ولید آمده است و در برخی دیگر هیچ نامی از او برده نشده است.

۵. روایت ابن اسحاق از ازدواج یوسف با راعیل حکایت می‌کند و روایت وهب بن منبه از ادواج یوسف با زلیخا. هرچند برخی راعیل را نام همسر عزیز

مصر می دانند و زلیخا را لقب او می شناسند^{۳۸} و شماری دیگر راعیل را لقب و زلیخا را نام همسر عزیز مصر می دانند^{۳۹} و شاید بر این اساس بتوان ناسازگاری این دو روایت را از میان برداشت؛ اما نظر داشت نام پدر راعیل و پدر زلیخا نشان از آن دارد که زلیخا و راعیل یک نفر نیست. نام مادر زلیخا تملیخاست^{۴۰} و نام مادر راعیل، عاییل^{۴۱}.

روایت ازدواج یوسف و زلیخا در متون شیعه

روایت ازدواج یوسف و زلیخا در چند متن اصلی شیعه آمده است:

اول. تفسیر قمی:

«عزیز مصر در سالهای قحطی از دنیا رفت و همسر او در مانده و نیازمند کمک دیگران شد، تا آن جا که از دیگران کمک می گرفت. تا این که او در مسیر یوسف(ع) قرار گرفت... یوسف به او گفت به یاد داری با من چه کردی؟»

زلیخا گفت: ای پیامبر خدا! مرا ملامت نکن که من به چند سختی گرفتار آمدم... یوسف(ع) به او گفت: آیا حاجتی داری؟ زلیخا گفت: از خدا بخواه مرا جوان گرداند. یوسف چنین کرد و زلیخا جوان شد و یوسف با او ازدواج کرد و او را باکره یافت.^{۴۲}

دوم. امالی شیخ صدوق (۳۸۱ هـ. ق)

«وهب بن منبه می گوید: وقتی یوسف با زلیخا روبه رو شد، زلیخا گفت: حمد خدای را که ملوک را به جهت گناه عبید قرار داد و عبید را به سبب طاعت ملوک گردانید. آن گاه زلیخا از یوسف(ع) کمک طلبید... و یوسف دستور داد به او مقداری طلا دهند... یوسف با زلیخا ازدواج کرد.^{۴۳}»

سوم . علل الشرایع شیخ صدوق (۳۸۱ هـ . ق)

در این کتاب ماجرای ازدواج از امام صادق (ع) روایت شده است . امام (ع) از ملاقات یوسف و زلیخا می گوید . زلیخا از جمال یوسف (ع) می گوید و یوسف (ع) پیامبر اسلام را زیباتر از خود می خواند . زلیخا سخن یوسف (ع) را تصدیق می کند . یوسف می پرسد : چگونه سخن مرا تصدیق می کنی؟ زلیخا پاسخ می دهد : زیرا وقتی او را توصیف کردی حب او در قلب من قرار گرفت . خداوند به یوسف وحی کرد که ای یوسف او راست می گوید و من او را دوست دارم چون او محمد (ص) را دوست دارد . آن گاه خداوند یوسف را به ازدواج با زلیخا فرمان داد . ۴۴

چهارم . امالی شیخ طوسی (۴۶۰ هـ . ق)

شیخ طوسی نیز با سندی متفاوت ، همان روایت تفسیر قمی را با کمی تفاوت می آورد :

«لما أصابت امرأة العزيز الحاجة قيل لها : لو أتيت يوسف ، عليه السلام ، فشاورت في ذلك ، فقيل لها : إنا نخافه عليك . قالت : كلا إني لا أخاف من يخاف الله ، فلما دخلت عليه فرأته في ملكه ، قالت : الحمد لله الذي جعل العبيد ملوكا بطاعته ، وجعل الملوک عبدا بمعصيته ، فتزوجها فوجدها بكرا ، فقال : أليس هذا أحسن ، أليس هذا أجمل؟ فقالت : إني كنت بليت منك بأربع خصال : كنت أجمل أهل زمانی ، وكننت أجمل أهل زمانك ، وكننت بكرا ، وكان زوجی عنینا .» ۴۵

ارزیابی و سنجش

نقد روایت قمی:

سند روایت قمی، ضعیف است چه این که در سند این روایت، یحیی بن اکثم آمده است و یحیی به باور رجال نویسان از قضات اهل سنت در سامرا،^{۴۶} منکر مقام و منزلت ائمه و از کسانی بوده است که با امام جواد(ع) مناظره می کرده است.^{۴۷}

افزون بر این، واژگان و محتوای روایت قمی ناسازگار با دیگر روایات، بخصوص روایت شیخ طوسی است و این ناسازگاری از ساختگی بودن آن حکایت دارد. برای نمونه در روایت شیخ طوسی، زلیخا خود را گرفتار چهار سختی می خواند و از چهار سختی نیز نام می برد در صورتی که در روایت قمی از دو سختی سخن می گوید و با نظر داشت امالی چاپ ایران که داخل پرانتز آمده است «وبلیت بزوج عنین ط»، مجموعه سختیها، بیش از سه تا نخواهد شد. چنان که در روایت شیخ صدوق در علل الشرایع، ازدواج یوسف(ع) با زلیخا به امر خدا (فامرہ اللہ تبارک و تعالی ان یتزوجها) صورت گرفته است، اما در روایت قمی هیچ نشانه ای از امر خدا نیست و یوسف(ع) خود تصمیم به ازدواج با زلیخا گرفته است.

بنابراین، یحیی بن اکثم برای همسو نشان دادن اهل بیت پیامبر، سخن وهب بن منبه را مستند به ایشان می کند در نتیجه اسرائیلی بودن روایت وهب به روایت قمی نیز سرایت می کند و روایت قمی نیز در شمار خرافات قصه یوسف(ع) قرار می گیرد.

نقد روایت صدوق در امالی

این روایت چون روایت قمی از چندین جهت مخدوش است:
الف. راوی روایت صدوق، وهب بن منبه است و رجال نویسان شیعه

چون: نجاشی، شیخ طوسی و علامه حلی او را سنی، ضعیف و کذاب می‌شناسند. ۴۸

ب. وهب بن منبه ماجرای ازدواج یوسف و زلیخا را برگرفته از دیگر کتب آسمانی می‌داند:

«وجدت فی بعض کتب الله عزوجل .»

ج. افزون بر این، روایت وهب در امالی با روایت او در متون اهل سنت ناسازگار می‌نماید.

در متون اهل سنت، افرائیم و منشا، دو پسر ارشد یوسف و نتیجه ازدواج آن حضرت با زلیخا هستند در صورتی که در روایت صدوق در امالی، یوسف (ع) پیش از ازدواج با زلیخا فرزند داشته است:

«فقال بعض ولد یوسف لیوسف .» ۴۹

افزون بر این، در دیگر فرازهای این ازدواج نیز، میان روایت وهب در امالی صدوق و روایت او در تفسیر قرطبی تفاوت‌های بزرگی دیده می‌شود نتیجه: روایت صدوق در امالی نیز چون روایت وهب خرافی است و در شمار اسرائیلیات قرار می‌گیرد.

نقد روایت صدوق در علل الشرایع

این روایت نیز از جهت سند و محتوا مشکل دارد:

الف. این روایت به قرینه «عمن ذکره عن ابی عبداللّه» در شمار روایات مرفوعه است. از این روی، ابن فهد حلی این روایت را مرفوعه می‌خواند:

«وروی محمد بن علی بن بابویه مرفوعاً الی الصادق علیه السلام .» ۵۰

ب. آیت اللّه بروجردی، روایات مرسله و مرفوعه شیخ صدوق را برگرفته از روایات اهل سنت می‌شناسد. بنابراین، ممکن است این روایت همان روایت وهب باشد که راوی یا راویان اهل سنت در سند ذکر نشده‌اند.

ج. روایت صدوق در علل الشرایع، ناسازگار با دیگر روایات قصه ازدواج یوسف با زلیخاست؛ چه این که:

۱. در دیگر روایات، از زیبایی پیامبر اسلام سخن گفته نشده است.
 ۲. زلیخا سبب گمراهی خویش را تنها زیبایی حضرت یوسف می‌داند، در صورتی که در دیگر روایات، سه یا چهار عامل را برای بدبختی خویش برمی‌شمارد.

۳. در این روایت یوسف(ع) با اولین برخورد، زلیخا را می‌شناسد؛ اما در دیگر روایات مانند روایت وهب، زلیخا نخست خود را معرفی می‌کند.

د. روایت صدوق ناسازگار با سخن پیامبر است:

«کان یوسف احسن منی ولکنی أملح .»^{۵۱}

یوسف از من زیباتر است؛ اما من از او بانمک‌تر.

نقد روایت شیخ طوسی

در سند این روایت، عباد بن یعقوب الاسدی وجود دارد که شیخ طوسی و علامه حلی او را «عامی المذهب» معرفی می‌کنند^{۵۲} و بعید نیست که عباد بن یعقوب، با همان هدفی که یحیی بن اکثم داشته است، روایات اهل سنت را به اهل بیت نسبت می‌دهد.

افزون بر این، شیخ طوسی در کتاب الغیبه، قصه ازدواج حضرت یوسف و زلیخا و جوان شدن زلیخا را به اصحاب السیر نسبت می‌دهد:

«و کذلک اصحاب السیر ذکروا ان زلیخا امرأة العزیز رجعت شابه

طریه وتزوجها یوسف علیه السلام .»^{۵۳}

در صورتی که اگر روایت شیخ طوسی، معتبر بود و شیخ به آن اعتماد داشت و آن را صادر از امام می‌دانست، قصه ازدواج یوسف و زلیخا را به امام نسبت می‌داد، یا دست کم به اصحاب السیر و امام(ع) نسبت می‌داد.

نتیجه آن که تمامی روایات شیعه در ازدواج یوسف و زلیخا و جوان شدن زلیخا و بینا شدن وی، ریشه در روایت وهب بن منبه و ابن اسحاق دارد و از آن جهت که روایت این دو در شمار روایات اسرائیلی قرار دارد و هر روایت اسرائیلی از خرافات شناخته می‌شود، روایات ازدواج یوسف و زلیخا در متون و منابع شیعه از خرافات خواهد بود.

سوگمندان باوجود خرافی بودن ازدواج حضرت یوسف و زلیخا، بسیاری از صاحب نظران رشته‌های گوناگون، به طرح این روایت پرداخته و حجم درخور توجهی از آثار اسلامی را به گزارش این ازدواج و بحث درباره آن ویژه ساخته‌اند. برای نمونه شماری از محدثان در جای جای آثار خویش به بحث در مورد این روایت پرداخته و از ازدواج یوسف و زلیخا می‌گویند.

علامه مجلسی محدث بزرگ شیعه، در جای جای بحار الانوار، روایت ازدواج یوسف و زلیخا را از علل الشرایع و امالی صدوق، تفسیر قمی، قصص الانبیا راوندی و تفسیر ثعلبی نقل می‌کند^{۵۴} و در یک مورد به نتیجه‌گیری می‌پردازد:

«اقول: يدل هذا الخبر وغيره مما اوردناه في هذا الباب على انه

كان قد تزوجها. «^{۵۵}

افزون بر محدثان، مفسران قرآن نیز گرفتار این روایت شده و بی‌توجه به خرافی بودن آن، در تفسیر آیات از آن بهره می‌گیرند. برای نمونه طبرسی در مجمع البیان، با نقل روایات اهل سنت و نسبت دادن آنها به قیل و همچنین نقل روایت قمی به طرح ازدواج یوسف و زلیخا می‌پردازد^{۵۶} چنان‌که فیض کاشانی نیز با نقل روایت صدوق در علل الشرایع و قمی^{۵۷} و شیخ حویزی با نقل روایت علل الشرایع، قمی و امالی شیخ طوسی، قصه ازدواج یوسف و زلیخا را به بوته بحث می‌گذارد.^{۵۸}

غزالی از مفسران اهل سنت نیز، در تفسیر سوره یوسف می نویسد:

«راوی می گوید: پدر زلیخا فرستاده‌ای به نزد پادشاه مصر، قطفیفور، فرستاد با این پیغام که من دختری دارم که کسی را جز تو نمی خواهد، اگر تو نیز بخواهی او را با هر آن چه از فرمانروایی و اموال که خواسته باشی به نزد تو خواهم فرستاد. و پادشاه مصر در پاسخ او نوشت، هرکس که ما را بخواهد ما نیز او را می خواهیم و هرکس که ما را دوست بدارد، ما نیز او را دوست می داریم و من جز او کسی را از تو نمی خواهم...»

وقتی (زلیخا) به مصر رسید، به شکرانه آن چه در خواب در شأن یوسف دیده بود، بس شادمان گشت، اما وقتی در حجره خویش نشست و عزیز مصر به نزد او آمد و پرده‌اش را بر سر و چهره خویش گذارد و هنگامی که وی او را دید به یکی از کنیزکان که کنارش نشسته بود، گفت: این مرد کیست... آن گاه سروشی در گوش او ندا داد و گفت: ای زلیخا، نگران نباش و بردباری پیشه کن، چه بسا با بردباری به کام خویش برسی و با شوهر خویش محبت پیشه کن؛ چرا که او تنها افزاری است برای رسیدن به وصال آن همسرت که او را به خواب دیده‌ای. از این روی، خاموشی گزید و آرام شد و پادشاه نیز از حسن و زیبایی او به شگفت آمد و دل به او سپرد و در کنارش می خفت؛ اما نمی توانست که به او دست رساند؛ چرا که او و یوسف برای همدیگر آفریده شده بودند. اما وقتی پادشاه می خواست در کنارش آرام گیرد، زنی از جنها به او نمایانده می شد... کنیزک زلیخا، قصه را چنان که بود با یوسف گفت و یوسف نیز به او

گفت: من نیز او را در خواب دیده‌ام. پس برو و به او بگو من از تو و تو از آن منی، اما ما پس از تاب آوردن دشواریها و سختیهای بسیاری به همدیگر خواهیم رسید. «^{۵۹}

همو در فرازی دیگر روایتی تقریباً مانند روایت وهب می‌آورد و پس از نقل ماجرای زیبا شدن زلیخا می‌نویسد:

«در همان لحظه عشق او به دل یوسف افتاد و خطبه عقدشان را یعقوب بر زبان آورد و یوسف (ع) او را دوشیزه عذرا یافت و پس از آن زلیخا خانه‌ای برگزید و در خلوت نشست و به عبادت خداوند مشغول شد و در نیمه شب یوسف به سراغش رفت و در زد و زلیخا گفت بازگرد که اوضاع دگر شده و من بهتر از تو را یافته‌ام؛ اما یوسف در را شکست و بر او وارد شده و زلیخا از او گریخت و یوسف پیراهنش را پاره کرد... وقتی یوسف به وصال زلیخا رسید، گفت ای زلیخا من هرگز تو را به این زیبایی ندیده‌ام و از او پرسید: چگونه است که تا امروز دوشیزه بر جای مانده‌ای؟ زلیخا در پاسخ گفت: قطیفور هرگاه می‌خواست، نمی‌توانست به من نزدیک شود. «^{۶۰}

پر واضح است که نقل حدیث نویسان و تفسیرگران، سکوت ایشان در برابر این روایت و بهره‌های اخلاقی آنان، ^{۶۱} از سخن زلیخا:

«الحمد لله الذي جعل العبيد ملوكا بطاعته وجعل الملوك عبدا بمعصيته.»

نافی اسرائیلی بودن ماجرای ازدواج یوسف و زلیخا نیست. چه این که بهره‌گیری از این گروه از روایات در زمینه‌های گوناگون، بخصوص مباحث اخلاقی و پند و اندرز مخاطبان دلیل بر اسرائیلی نبودن آنها نیست.

پی نوشتها:

۱. فرهنگ عمید، ج ۱/۸۴۲.
۲. سوره نمل، آیه ۴۷.
۳. سوره اعراف، آیه ۱۳۱.
۴. سوره یس، آیه ۱۸.
۵. سوره قمر، آیه ۱۹.
۶. الاسرائیلیات فی التفسیر والحديث، محمدحسین ذهبی / ۱۹-۲۰.
۷. احکام القرآن ابن العربی، ۳/۳۰۳؛ لباب النقول، سیوطی / ۱۳۹.
۸. تفسیر قرطبی، ج ۱۲/۸۱.
۹. سوره نمل، آیه ۴۷.
۱۰. سوره انعام، آیه ۷۴-۷۸.
۱۱. محاسن، احمد بن محمد بن محمد بن خالد برقی، ج ۲/۳۱۳، دارالکتب، تهران.
۱۲. تفسیر قرطبی، ج ۹/۲۱۳-۲۱۵.
۱۳. تفسیر ابن کثیر، ج ۲/۵۰۰؛ الدر المثور، ج ۴/۲۵.
۱۴. المنار، رشیدرضا، ج ۸/۳۵۶-۳۵۷.
۱۵. تاریخ ابن خلدون، ج ۱/۴۳۹-۴۴۰.
۱۶. تفسیر مجمع البیان، ج ۵/۴۱۸.
۱۷. تفسیر العز بن عبدالسلام، عزالدین عبدالعزیز السلمی، ج ۲/۱۲۷-۱۲۸.
۱۸. تفسیر قرطبی، ج ۹/۲۱۸.
۱۹. تفسیر العز بن عبدالسلام، ج ۲/۱۲۷-۱۲۸.
۲۰. تفسیر آلوسی، ج ۱۳/۵.
۲۱. کتاب مقدس، عهد عتیق، سفر پیدایش، فصل سی و نهم، آیه ۱.
۲۲. همان، فصل چهل و یکم، آیه ۴۶.

٢٣. همان، فصل چهل و يكم، آيات ٥١-٥٣.
٢٤. همان، فصل چهل و ششم، آيه ٢١.
٢٥. شرح و نقد سفر پيدائش تورات، على قلى جديد الاسلام/٦٧٨.
٢٦. امالى شيخ صدوق/٥٢-٥٣.
٢٧. همان.
٢٨. تفسير طبرى، ج ١٣/٩.
٢٩. تفسير ابن ابى حاتم رازى، ج ٧/٢١٦٢.
٣٠. تفسير سمعانى، ج ٣/٤١.
٣١. تفسير بغوى، ج ٢/٤٣٣.
٣٢. تفسير نسفى، ج ٢/١٩٥.
٣٣. تفسير ابى السعود، ج ٤/٢٦٢؛ البدايه والنهايه، ج ١/٢٣٢.
٣٤. تفسير آلوسى، ج ١٢/٢٠٧.
٣٥. همان.
٣٦. البدايه والنهايه، ج ١/٢٣٢؛ فتح القدير، شوكانى، ج ٣/١٥؛ البحر المحيط، ابى حيان اندلسى، ج ٥/٢٩٢؛ تفسير ابن كثير، ج ٢/٤٩٠؛ زاد المسير، ابن الجوزى، ج ٤/١٥٢؛ قصص الانبياء، ابن كثير، ج ١/٣١٨.
٣٧. كتاب مقدس، سفر پيدائش، فصل ٤١، آيات ٤١-٤٥.
٣٨. تفسير ابى السعود، ج ٤/٢٦٢؛ البدايه والنهايه، ج ١/٢٣٢.
٣٩. تفسير آلوسى، ج ١٢/٢٠٧.
٤٠. همان.
٤١. البدايه والنهايه، ج ١/٢٣٢؛ فتح القدير، شوكانى، ج ٣/١٥.
٤٢. تفسير قمى، ج ١/٣٥٧.
٤٣. امالى، شيخ صدوق/٥٢-٥٣.

٤٤. علل الشرايع، شيخ صدوق، ج ١/٥٥-٥٦.
٤٥. امالی شيخ طوسی.
٤٦. معجم رجال الحديث، ابوالقاسم خوئی، ١٥٢٨٦.
٤٧. همان، ج ٢١/٣٥.
٤٨. رجال نجاشی/٣٤٨؛ الفهرست، شيخ طوسی/٢٢٢؛ خلاصه الاقوال، علامه حلی/٤٣١.
٤٩. امالی، شيخ صدوق/٥٢-٥٣.
٥٠. عدة الداعي، ابن فهد حلی/١٥٢.
٥١. سنن النبی، علامه طباطبائی/٤٠٤.
٥٢. الفهرست، شيخ طوسی/١٩٢؛ خلاصه الاقوال، علامه حلی/٣٨٠؛ رجال ابن داود/٢٥٢.
٥٣. الغيبة، شيخ طوسی/٤٢٢.
٥٤. بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ١٢/٢٨١، ٢٨٢، ٢٥٣؛ ج ١٦/٢٩٦، ١٩٣؛ ج ٦١/٧١.
٥٥. همان، ١٢/٢٨٢.
٥٦. مجمع البيان، ج ٥/٤١٨-٤١٩.
٥٧. تفسير فيض كاشاني، ج ٣/٥١.
٥٨. نور الثقلين، حویزی، ج ٢/٤٧١-٤٧٢.
٥٩. حُسن يوسف، محمد غزالی، ترجمه مسعود انصاری/١٦١-١٦٣.
٦٠. همان/٣٠٩-٣١٠.
٦١. الامثل فی تفسير كتاب الله المنزل، ناصر مكارم شیرازی، ج ٧/٢٣٢.